بازی با حاصل جمع صفر

موحدی، حسین

آنچه در سالهای اخیر با ‌عنوان جنبش اصلاحات رخ داد و پردازشگران آن اصرار داشتند اصطلاح جنبش در مورد آن به‌گونه‌ای موکد به‌کار رود، موضوعی است که به تحلیلهای کارشناسانه نیاز دارد و نمی‌توان به‌سادگی آن را پذیرفت یا رد نمود.

آمالهای بلند انقلاب اسلامی از همان آغاز با رنج و مرارت درآمیخت و جنگ، تفرقه، محاصره اقتصادی و تهاجم فرهنگی تاحدودزیادی انقلاب اسلامی را از شعارهای خود دور ساخت. هرچند مردم ایران دشواریهای ناشی از دشمنیها را به‌خوبی درک کردند و دست از حمایت انقلاب و امام‌(ره) برنداشتند، اما زمینه برای ایراد کنایه و انتقاد و نیز رخنه دشمنان در برنامه‌های انقلاب باقی ماند. اصلاحات گرچه به‌خودی‌خود جوهره دین مبین اسلام و عصاره انقلاب اسلامی محسوب می‌شود و باب انجام اصلاحات در قانون اساسی مفتوح است، اما اصلاح در اصلاحات می‌توانست نوعی معادله معکوس یا بازگشت به فضای ماقبل اصلاحات تلقی گردد. هوشیاریهای لازم برای بحث اصلاحات و پدیده‌ای به‌نام دوم خرداد ـ که آغازگر آن محسوب می‌شود ـ درخلال بحثها و پژوهشهای گسترده حاصل می‌شود که مقاله حاضر در واقع در این راستا می‌کوشد.

آنچه از اواسط دهه1370 و به‌ویژه پس از خرداد1376 به گفتمان اصلاحات موسوم گردید، بر شالوده مجموعه‌ای از شرایط متحول اجتماعی، سیاسی، روشنفکری و جهانی مبتنی بود. در آغاز این گفتمان چهار مشخصه وجود داشت:

1. نماد این اصلاحات رئیس‌جمهور منتخب مردم بود که در انتخابات سال1376 با بیست‌میلیون رای برگزیده شد. درواقع باید گفت گرچه او سعی نکرد در جایگاه رهبری اصلاحات قرار گیرد، امابااین‌وجود مهمترین نماد خواسته‌های اصلاح‌طلبان در درون حاکمیت به شمار می‌رفت.

2. شعار این دوره، «اصلاحات مردم‌سالارانه» در چارچوب قانون اساسی بود.

3. راهکار اصلی اصلاحات بر مدار «به‌دست‌گرفتن قدرت نهادهای متکی بر رأی مردم و پیش‌بردن اصلاحات با بهره‌گیری از اختیارات قانونی نهادهای انتخابی» قرار داشت. ریاست‌جمهوری، مجلس و شوراها مهمترین نهادهای انتخابی تلقی می‌شدند که اکثریت‌یافتن اصلاح‌طلبان در آنها می‌توانست زمینه فعالیت آنان را فراهم سازد.

4. حامل اصلی پروژه اصلاحات، جبهه دوم خرداد ـ با همه تنوع درونی آن ـ بوده اما گفتمان اصلاحات در شرایطی پی‌گرفته شد که سران جبهه دوم خرداد تعاریف شفاف و روشنی از اصلاحات نداشتند و هدف‌گذاری کلانی براساس شرایط سیاسی ـ اجتماعی و شناخت کامل نیازها برای انطباق آن با راهبردهای کارساز وجود نداشت؛ و لذا، به‌تدریج نارضایتی عمومی از روند اصلاحات شکل گرفت. این پدیده در انتخابات دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای خاتمی وجه بارزی پیدا کرد و با تغییر ملموس و معنی‌دار در مشارکت سیاسی مردم، به‌ویژه در انتخابات شوراها، کاملا آشکار گردید و در انتخابات مجلس هفتم به اوج خود رسید.

تردیدی نیست که انجام اصلاحات در حوزه‌های مدنی و سیاسی از شروط لازم برای موفقیت جنبش اصلاحات شمرده می‌شود و در اغلب مردم‌سالاریهای نهادینه‌شده، سنگ بنای جنبشهای اصلاحی نخست در این دو حوزه گذارده شده‌اند، اما حصول اهداف در این دو حوزه همواره اموری نسبی بوده‌اند. جنبشهای اصلاحی بسته به قابلیتهای اجتماعی و فرهنگی در هر جامعه مسیر ویژه خود را طی کرده‌اند؛ برای نمونه، در آلمان روند اصلاحات در دوره بیسمارک در قرن نوزدهم با انجام اصلاحات نسبتا چشمگیر در عرصه‌های اجتماعی و رفاهی آغاز شد و اصلاحات سیاسی در دوره‌های بعدتر انجام گردید. در مردم‌‌سالاریهای دیگر اروپایی نیز اصلاحات سیاسی ـ که عمدتا حول سه محور حق تشکیل و آزادی عمل احزاب سیاسی، حق رای مساوی برای همه شهروندان و مشارکت کلیه احزاب در انتخابات و نیز حق حضور همه آنها در مجالس قانونگذاری و دولتها شکل گرفت ـ هیچگاه به مثابه پروژه‌ای مستقل از سایر عرصه‌های اصلاحی پیش نرفت؛ بلکه برعکس، احزاب سیاسی، به‌ویژه احزاب سوسیال دموکرات که به‌سرعت حمایت بخش بزرگی از گروه‌های صنفی و حقوق‌بگیر را به‌دست آوردند، به موازات حصول حقوق سیاسی، با طرح خواستهای رفاهی و اقتصادی، موضوعهای واقعی و ملموسی را که مساله روز و عینی گروه‌های اجتماعی بود، به بحث عمده سیاسی تبدیل ‌کردند.[1] اما در پروژه اصلاحات دوم خرداد1376 نه‌تنها به‌ خواستهای واقعی گروه‌های اجتماعی پرداخته نشد بلکه برنامه‌ها و فعالیتهای آن در فضایی آشفته به القاء نیازها و توقعات جدید انجامید؛ به عبارت دیگر، راهبرد سنتی حاکم بر فرهنگ سیاسی ایران، رویکرد تضاد و جنگ قدرت را اصل پیش‌روی خود قرار داد و تلاش کرد اصلاحات را فقط از طریق جایگزینی بازیگران سیاسی تلقین و امکانپذیر نماید؛ درواقع از سوی آنان هیچ توجهی به این راهبرد که اصلاحات با تفاهم و توافق جمعی کارساز و گره‌گشا می‌باشد، صورت نگرفت و زورآزمایی و رقابت بر سر تصاحب اهرمهای قدرت، جایگزین توجه هماهنگ به مضمون و محتوای روند اصلاحات در همه عرصه‌ها گردید؛ درحالی‌که چنانچه منظور از اصلاحات رسیدن به تفاهم جمعی برای حل مشکلات باشد، درواقع بیش‌از‌هر‌چیز باید بر انجام تغییرات سازنده در حوزه‌های مختلف اجتماعی ـ که هریک به سهم خود به حل مشکلات مبرم جامعه ره می‌برند و طبقات محروم و ناراضی را از نارساییها و بی‌عدالتیهای اجتماعی و اقتصادی نجات می‌دهند ـ تاکید ‌شود. در چنین راهبردی، «اصلاحات» دیگر یک مفهوم ناروشن و مبهم نخواهد بود که هر جریان سیاسی تعبیر خاص خود را از آن داشته باشد. این شفاف‌سازی منجر به آن می‌شود که ازیک‌سو در دیدگاهها و رفتار نهادهایی که اصلاحات را پدیده‌ای می‌دانند که باید دگرگونیهای عمیق و فوری را در ساختار اجتماعی در پی داشته باشد، تلطیف ایجاد شود و ازسوی‌دیگر نگرانی و ابهام را از طیف محافظه‌کاران دور می‌کند تا اصلاحات را پروژه‌ای انقلابی تصور نکنند که به دنبال فروپاشی نظم موجود و ترسیم آینده‌ای مبهم برای جامعه است.

مقام رهبری در نوزدهم تیرماه1379 در جمع کارگزاران نظام، طی سخنان مبسوطی، مسایلی را درخصوص اصلاحات در ایران مطرح فرمودند که می‌توان گفت درواقع اشاره دقیق به این موضوع دارند:

1ــ باید در این زمینه (اصلاحات) تعاریف دقیق‌تری ارائه گردد، تا جلوی تاثیرپذیری خودآگاه یا ناخودآگاه از الگوهای بیگانه نیز گرفته شود.

2ــ برای این کار، مجموعه‌ای از مسئولان دولت، دستگاه قضایی و مجلس می‌توانند به همفکری و تعامل بپردازند.

3ــ این مرکز هوشمند، باید کتاب اصلاحات را تنظیم کند.

4ــ در برخی از بخشها، نظیر اقتصاد و عدالت اجتماعی، اصلاحات ذاتا کندتر از دیگر بخشها به پیش می‌رود و اگر دیگر بخشها با سرعت اصلاحات دراین‌گونه بخشها هماهنگ نشوند، مشکلات فراوانی برای جامعه پیش خواهد آمد.

5ــ اگر حرکت اصلاحات دچار شتاب بیهوده شود، به نتایج انحرافی منجر خواهد شد.

6ــ سمپاشی و گمراه‌سازی و منحرف‌ساختن اصلاحات، آن‌هم در موقعیت حساس امروز کشور ممنوع است.

7ــ در قانون اساسی «حاکمیت اسلامی‌»، بر تمام قوانین تصریح شده است و باید ضمن توجه کامل به همه اصول قانون اساسی، ساختار این قانون به‌طوردقیق در همه امور و تمامی ابعاد حفظ شود.

8ــ هیچ مسئولی نباید اجازه دهد اهداف دشمن در برخی مطبوعات در قالب آزادی بیان و اصلاحات دنبال شوند.[2]

گروههای اجتماعی

طیف وسیعی از اصلاح‌طلبان که در پی ایجاد تغییرات در نظم موجود بودند، همواره به حصول تفاهم و توافق جمعی کمتر‌ بها دادند و به‌جای آن با روشهای تند ــ یعنی با اتخاذ راه‌حلهای آسان و رادیکال در پی پاسخهای سریع و یکدست ــ به‌دنبال توازنی جدید میان قوای سیاسی بودند؛ به‌همین‌‌علت پس از پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال1376، جنبه برجسته در گفتمان آنان «حمایت گسترده اجتماعی» و «رأی بالایی» بود که آنها در انتخابات به‌دست آوردند. در‌واقع آنان گستردگی اقبال عمومی از خود را امری محرز و ابدی پنداشته و از آن به‌عنوان ابزاری موثر برای «چانه‌زنی» استفاده کردند. آنها هرگاه که ضرورت دیدند، تنها جریان منسجم اجتماعی یعنی جنبش دانشجویی را به حرکتهای اعتراضی فراخواندند اما به حضور سایر گروههای اجتماعی در عرصه سیاست‌گذاری توجهی نشان ندادند و حتی هیچ تلاش منسجمی در راستای طرح مطالبات این گروهها به‌عمل نیاوردند. در حقیقت باید گفت: سهم نیروهای اجتماعی در سیاستگذاری و تاثیرگذاری عملی در روند اصلاحات به حضور عمدتا ابزاری جنبش دانشجویی در حرکات اعتراضی محدود ماند، بدون‌آنکه رهبران اصلاح‌طلب حتی به مطالبات و نیازهای همین گروه هم توجهی نشان داده باشند.[3]

دوقطبی‌کردن جامعه

یکی دیگر از خطراتی که رهبر معظم انقلاب روی آن تاکید داشتند، جلوگیری از دوقطبی‌شدن جامعه و کاهش همبستگی ملی و حاکمیت اسلامی است. در پروژه اصلاحات این نقیصه وجود دارد که سعی شده است فضای سیاسی به دو طیف اصلاحات و ضداصلاحات تقسیم گردد و صف‌بندیهای مختلف صرفا در دو جریان متضاد و مقابل هم مستحیل شوند. درنتیجه، ازیک‌سو شکاف موجود بین دو طرف عمیق‌تر و نهادینه گردید و ازسوی‌دیگر مجموعه‌ها و گروههای سازنده جناح دوم خرداد ـ که دارای مواضع و نقطه‌نظرها و خاستگاههای یکسانی نبوده و هریک از جهت‌گیریهای سیاسی ـ اجتماعی خاص خود برخوردارند ــ نتوانستند برای طرح نیازهای مبرم گروه‌های اجتماعی حامی خود به یک سیستم حزبی دست یابند؛ به‌عبارت‌دیگر فقدان انگیزه در این زمینه و غلبه مطلق‌نگری در فهم سیاسی سبب شد آنان تلاش چندانی برای فعال‌کردن گروههای حامی خود و زمینه‌سازی برای مداخله این گروه‌ها در روند تحولات اجتماعی به‌عمل نیاورند. از‌همه‌مهمتراین‌که پرهیز از رویاروشدن با مشکلات و نیازهای واقعی، مانع از آن شد که این گروه‌ها خلاقیتی برای ارائه برنامه‌های خود نشان دهند؛ لذا این روند اختلافات داخلی و مرزبندیهای جدیدی را در میان آنها رقم زد که مسلما در انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری این مرز‌بندیها به شکل مشخص‌تری آشکار خواهند شد.

مشارکت محدود به مثابه تجربه واکنش سیاسی در انتخابات

پروژه اصلاحات توسط طیف محدودی ـ عمدتا در محافل و مجالس بسته با شرکت کارگزاران و مدیران اجرایی و یا افراد مطبوعاتی و دانشگاهی ـ طراحی، نظریه‌پردازی و پیگیری می‌شد. این مساله باعث شد نمایندگان گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیریها و نیز اجرای آنها هیچ مداخله و یا نقشی نداشته باشند؛ چرا‌که پردازندگان اصلاحات به مثابه یک پروژه، از انجام گفت‌وگو و تبادل‌نظر طفره می‌رفتند و بعضا از طریق طرح آن در مطبوعات و رسانه‌های دیگر ـ که بیشتر به هدف امتیازگیری سیاسی بود ـ به مقابله با طیف و گروه مخالف پرداختند؛ در نتیجه پذیرش و ایجاد فضای سازنده به صورت یک نیاز جدی مطرح نشد و قطب‌بندیها به شکل وسیع‌تری بر برنامه‌ریزیها ــ از طراحی تا عمل و اجرا ــ تحمیل شد؛ که ماحصل آن، عدم موفقیت در «پاسخگویی» به نیازهای اساسی و واقعی مردم بود.

گفتمان‌سازی، ابزاری برای کسب و تحکیم قدرت

اغلب گفتمان را به مثابه یک نظام بیانی یا گروه خاصی از گزاره‌های مرتبط و وسیع معنا می‌کنند که در راستای معرفی، شرح و بسط یک موضوع‌، معنا یا پیام و اندیشه خاصی را متبادر می‌سازد[4] گفتمانها از ویژگی خاصی برخوردارند که امکانات تفکر را تحمیل می‌کنند، آنها کلمات را از طرق ویژه‌ای تنظیم و ترکیب کرده، مانع از شکل‌گیری ترکیبات دیگر می‌شوند و یا آنها را جابه‌جا می‌کنند. گفتمان، زمینه طرد یا پذیرش مفاهیم و معانی را فراهم می‌کند و از طریق گفتمانها، زمینه برای ابطالها و اثباتها فراهم می‌آید.[5] در مورد گفتمان غالب دوم خرداد در پروژه اصلاحات، واقعیت این است که تعاریف شفاف و روشنی از سوی سران جبهه دوم خرداد ارایه نگردید؛ چراکه اگر این امر صورت می‌پذیرفت، به‌ناچار ارتباط مستمر و مثبتی با مردم برقرار می‌گردید؛ یعنی آن چیزی که آگاهانه از آن پرهیز می‌شد. همچنان‌که پیشتر گفته شد، این مهم در گرو آن بود که طراحان اصلاحات، هدف‌گذاری‌های کلان را براساس شرایط سیاسی ـ اجتماعی و با کسب شناخت از نیازهای جامعه انجام می‌دادند. دلیل دیگری که باعث شکست این گفتمان شد وارداتی‌بودن و بومی‌نساختن آن بود؛ که در این زمینه نیز مقام رهبری به طراحان اصلاحات هشدار دادند:

«اصل اصلاحات یک امر ضروری و لازم است، اما سوال اساسی که باید هر غافل را از خواب بیدار سازد، این است که چرا توجه مبتکران جهانی و به‌ویژه امریکا و انگلیس، یعنی عاملان و حامیان اصلی پنجاه‌سال فساد و بی‌عدالتی و اختناق و بدبختی این کشور در دوران پهلوی، بر اصلاحات در ایران متمرکز شده است.»[6]

نتیجه‌گیری

درمجموع، می‌توان فراز و فرود پیگیری اصلاحات به‌صورت یک پروژه از سوی گروههای دوم خردادی را شکستٍ یک نگرش مطلق‌نگر دانست که مسایل یک نظام اجتماعی را در قالب بازی با حاصل جمع صفر معنا و ارزیابی می‌کرد. در این نگرش، «آینده‌نگری»، مفهوم و زمینه لازم را ندارد و همه‌چیز به «امروز» محدود می‌گردد؛ بنابراین پیروزیها کوتاه‌مدت و باروری‌شان به حداقل می‌رسد. روشهای تند و انحصارگری در این دوران، ماهیت متنوع سیاست را در نظر نگرفت اما شکست روش و بیان آنها از اصلاحات، زمینه را برای درک کثرت‌گرا از سیاست فراهم آورده است. درهرصورت، تجربه مشارکت سیاسی مردم پس از انقلاب اسلامی روندی را می‌پیماید که تجربه حاضر نیز بخشی از آن به حساب می‌آید و ازاین‌جهت می‌توان آن را مثبت ارزیابی کرد. تجربیات و آموخته‌های این دوره نیز همچون دوره‌های قبلی به عمیق‌تر‌شدن درک سیاسی مردم ایران کمک فراوانی رسانده است و این مهم محصول پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد، نه محصول دوره‌ای خاص پس از پیروزی؛ چرا که خود انقلاب اسلامی بر پایه آگاهی مردم بنا شده‌است.

پی‌نوشت‌ها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]ــ علی حاجی‌قاسمی، بحران جنبش اصلاح‌طلبی، ماهنامه آفتاب، سال سوم، شماره بیست‌وهشتم.

[2]ــ اصلاحات: راهبردها و خطرها (بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع کارگزاران نظام؛ 19 تیر 1379). تنظیم و تدوین: دفتر مقام معظم رهبری. تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم،1379

[3]ــ علی حاجی‌قاسمی، همان.

[4]ــ مهرداد مشایخی، سایت گویاآ، پگاه اندیشه.

[5]ــ دکتر علی‌اصغر کاظمی، هفت‌ستون سیاست، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول،1379، صص211 و 212

[6]ــ روزنامه جمهوری اسلامی، 20/4/79